



جزئیات پرونده متروپل از زبان رئیس قوه قضائیه

فروریختن ساختمان متروپل که به جان باختن ۴۳ نفر و مصدومیت تعدادی دیگر انجامید، حادثه حقیقتاً تلخ و ناگواری بود اما اقدامات قضایی صورت گرفته در قبال این موضوع بعد از این حادثه تلخ، بسیار مجاهدانه و فوق العاده بود.

محسنی اژه‌ای شهادت ۵ نفر از مرزبانان فراجا در منطقه سراوان به دست تروریست‌ها و آشپزها را به خانواده آنها و نیروها و فرماندهی فراجا تسلیت گفت و بردستگیری و محاکمه و مجازات هرچه سریع‌تر عوامل و عناصر دخیل در این اقدام تروریستی تاکید کرد

ماجراهای تلخ و شیرین / کارشناسی پرونده‌ها / داستان‌های خواندنی جنایی / خاطرات جامانده و ... هر روز در روزنامه ایران

لبخند دخترانه به شیطان



حسین خزایی فرا نگاه بغض آلود آمیخته با چشمان اشکبارش گویای درون آشفته اش بود. بهت زده، نگران عاقبتی است که خودش رقم زده بود، دقایقی در اتاق مشاوره با سکوت می گذرد، قطره‌های اشک صورتش را پاک می کند و نفس عمیقی می کشد و می گوید نمی دانم چه شد و چرا اعتماد کردم.

به گزارش «ایران»، نگار که به دلیل دزدی از خانه دوستش از سوی واحد مشاوره کلانتری به مرکز مشاوره آرامش فرماندهی انتظامی ویژه شرق استان تهران، ارجاع داده شد. کمی که آرام می گیرد می پرسد آیا تا به حال شده که احساس تنهایی کنید و دنبال یکی یا چیزی باشید که بتواند توی این احساسات سهیم باشد؟ و بشود همه دنیای تو که به خاطرش خودت را به خطر بیندازی؟ لبخندی از سر تردید و شاید تأیید از نظرو می زیم و ادامه می دهد: در دوران طوفانی زندگی ام درست زمانی که به آغوش گرم و امن پدر و مادرم نیاز داشتم در سراب اعتماد آدم اشتباهی افتادم.

پدری که با وجود فراهم کردن امکانات رفاهی، هیچ وقت حس محبت و دوست داشته شدن را به من القا نکرد و من همیشه در زندگی تنها بودم و در حسرت محبت از طرف پدر. هیچ وقت این جمله را که می گفتند دخترها عشق پدرشان هستند درک نکردم. پدرم غرق در دنیای خودش و تجارتش بود. بعدها که بزرگتر شدم فهمیدم هیچ علاقه‌ای به مادرم نداشته و به اصرار مادربزرگم با مادرم ازدواج کرده و مادرم نیز به دلیل اینکه پدری و حامی در زندگی نداشته به ناچار این زندگی را تحمل می کند.

بارها در ذهنم نقشه فرار و خودکشی را کشیدم اما جرأت عمل کردن نداشتم تا اینکه تصمیم گرفتم خودم از زندگی بدون وجود پدر و مادرم، لذت ببرم. به کلاس موسیقی رفتم بعد از گذشت چند وقت با پرینسا و دوستش امین آشنا شدم، پدر و مادر پرینسا از هم طلاق گرفته بودند و پرینسا با مادرش زندگی می کرد. گاهی با پرینسا و امین برای گشت و گذار به کافه و بیرون می رفتیم و آنجا پسری به نام نوید را دیدم که با دوستانش به کافه می آمد، یک روز که در کافه منتظر آمدن پرینسا بودم نوید از این فرصت استفاده کرد و به من پیشنهاد دوستی داد. با گذشت زمان من و نوید به ظاهر به هم علاقه مند و دل بسته شدیم. با وجود نوید در زندگی، دیگر نیازی به حضور و محبت پدر احساس نمی کردم. وقتی از احساس و علاقه‌اش نسبت به نوید حرف می زد خون در صورت رنگ پریده‌اش جریان پیدا کرد اما یادش آمد که به خاطر اعتمادش چه بر سرش آمده است.

نوید به او گفته بود که به همراه دوستش کارگاه تولیدی زنده اند و تمام سرمایه‌اش را در آنجا گذاشته است به همین دلیل از نظر مالی در شرایط خوبی نیست و یکبار بعد از چند روز که

از او بی خبر بودم به من گفت که تصادف بدی کرده است و باید خسارت بدهد اما پولی ندارد، من که نمی خواستم نوید را ناراحت ببینم تصمیم گرفتم طلاهایم را بفروشم و به نوید بدهم اما کافی نبود به همین دلیل از طلاهای مادرم هم برداشتم و به او دادم. چند باری نوید به بانه‌های مختلف از من پول گرفت و هر بار می گفت در زندگی مشترکمان جبران خواهد کرد و من بارها پس انداز خودم را به او دادم و با وجود اینکه پدرم شک کرده بود اما از گاوصندوقش پول برمی داشتم و به او می دادم، بعد از مدتی یک روز نوید سراسیمه و با بغض به من گفت حال مادرش بد است و باید جراحی شود و نیاز به پول دارد و چون در کارگاه ضرر کرده است هزینه جراحی مادرش را ندارد. من این بار برای اینکه پدرم شک نکند؛ خیلی فکر کردم که چگونه می توانم پول جور کنم. جرقه‌ای تو ذهنم زده شد و تصمیم گرفتم طلاهای پرینسا را بدم. به خانه پرینسا رفتم و به بهانه اینکه حوصله ام سر رفته است او را راضی کردم که آماده شود تا بیرون برویم زمانی که پرینسا از اتاقش بیرون رفت، از این فرصت استفاده کردم و طلاها را برداشتم و در کیفم گذاشتم بعد با نوید تماس گرفتم و طلاها را به او دادم، حتی مرا به خاطر این کارم سرزنش نکرد و به من گفت که گوشیت را خاموش و عادی رفتار کن تا کسی شک نکند و من این کار را کردم. مضطرب و نگران در پارک‌ها و خیابان‌ها پرسه می زدم با نوید تماس گرفتم که ببینم پرینسا سراغ مرا از او گرفته است یا

نه؟ اما گوشی نوید خاموش بود، بارها با او تماس گرفتم اما نتیجه‌ای نگرفتم. به ناچار به خانه آمدم بعد از نیم ساعت زنگ خانه به صدا درآمد، پرینسا با هماهنگی پدر و مادرم به همراه پلیس به در خانه مان آمده بود و من وقتی در کلانتری حضور پیدا کردم تمام جریان را تعریف کردم و با پیگیری‌های پلیس آگاهی که انجام دادند، متوجه شدم که نوید مرا مورد بازیچه قرار داده و فریب داده است و اوصلاً مادری ندارد که بیمار باشد و حتی کارگاه تولیدی هم ندارد. کارشناس مرکز مشاوره آرامش در این خصوص به «ایران» گفت: از آنجایی که والدین نقش محوری و اساسی در تربیت فرزندان دارند می بایستی الگوی صحیح رفتاری را به آنها ارائه دهند و هویتی سالم و پویا به آنها ببخشند و همچنین به نیازهای عاطفی و روانی آنها توجه کنند و زمانی که خانواده از این نقش مهم غفلت کنند نوجوانان با آشفتگی هویت و خلأهای روحی و روانی مواجه می شوند و برای التیام اضطراب‌ها و خلأهای درونی به روش‌های نادرست که منجر به آسیب و جرایم می شود، روی می آورند.

در مورد فوق، دختران به دلیل روحیه لطیف و برخورداری از احساسات ظریف خود که در ذات آنها نهادینه است بیشتر در معرض اغفال هستند و همین باعث می شود که بسیاری از سودجویان طعمه‌های خویش را از میان دختران و زنان جوان انتخاب کنند و از این طریق آنها را مورد سوءاستفاده قرار می دهند که آثار سوء و آسیب‌های روحی و روانی را به دنبال دارد.

تی‌ترها

پسر نابینا هنوز به ساعت دیواری روی دیوار فکرمی کند

کابوس‌های واقعی دنیای تاریکی

«یک ساعت دیواری، روبه روی تخت شماره ۳۸، آخرین چیزی بود که در زندگی ام دیدم.» اینها را می گوید و کمی مکث می کند ...

مرد رفیق کش جانی دوباره گرفت

جنایت در شعله‌های آتش

مردی با شعله‌های آتش دوست قدیمی اش را به قتل رساند. قاتل آتش افروز در یک قدمی چوبه دار بود که بخشش بزرگ خانواده قربانی‌اش، یاهای لرزان او را جانی دوباره بخشید و به سلول زندان بازگشت.



نقش خونین عروس در قتل داماد ۲ زنه

مرد جوان در حالی به طرز فجیعی کشته شد که دوربین‌های مدار بسته نشان می دهد، برادرزاده‌اش با زن دوم او که ۱۴ سال بیشتر ندارد، قاتلان فراری هستند

حمام خون در پاتوق قهوه‌خانه‌ای یک‌هزن‌ها

مرد جوان وقتی در قهوه‌خانه به خاطر نگاه چپ با مرد غریبه درگیر شد، هرگز فکر نمی کرد این درگیری به جنایت ختم شود و از او یک قاتل بسازد. وی در حالی در دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه می شود که اولیای دم برای او حکم قصاص خواسته‌اند.

قاجاقچیان اسلحه به جان هم افتادند

قتل برای پیشنهاد قتل مرد جوان که به خاطر رفتار شوم دوستش با همسرش او را با شلیک گلوله به قتل رسانده بود، صبح دیروز در شعبه یکم دادگاه کیفری استان البرز محاکمه شد.

گفت‌وگو با عاملان قتل مرد دستفروش در پارک قائم تهران

جنایت به خاطر یک سگ مردانی که در قتل مرد دستفروش شرکت داشتند بازداشت شدند و جزئیات جنایت را در هواخواهی از دختری که صاحب یک سگ بود شرح دادند.

دردسر بیماری عروس برای داماد فریب خورده!

سعید در خانه را باز می کند. هنوز جای خالی مادر در خانه پیدا است. سعید آهی می کشد. قبلاً وقتی خسته از سر کار به خانه برمی گشت، مادر یا لبخند سبزی چای و بشقاب میوه را جلوی او می گذاشت و سعید با در دست گرفتن لیوان چای، تمام خستگی‌ها را به فراموشی می سپرد.

جنایت خونین در جشن عروسی

می خورد، داغ دل خانواده داغدارش بیشتر می شد. آنها چشم به راه رسیدن روز اجرای عدالت بودند و برای به دام افتادن متهم به قتل روزشماری می کردند.

تا اینکه مدتی قبل خانواده مقتول به پلیس مراجعه کرده و گفتند: «برخی اقوام ما که در اصفهان زندگی می کنند، هاشم را در حال رفت و آمد به خانه یکی از بستگان در آن شهر دیدند.» با این سرخ که در دست پلیس قرار داده شد، تحقیقات مجدداً برای دستگیری متهم کلید خورد. با نیابت قضایی متهم در شهر اصفهان شناسایی و دستگیر شد و روز گذشته در جلسه بازجویی به سوالات بازپرس امیرحسین علیمیردان پاسخ داد. متهم ضمن اقرار به قتل گفت: «من به خواسته برادرم در درگیری شرکت کردم اما فکرم را هم نمی کردم دستم به خون آلوده شود.»

در درگیری همه به سمت همدیگر چاقو پرتاب می کردند و من هم مجبور بودم برای اینکه آسیبی نبینم، چاقو بکشم! بعد از اینکه متوجه شدم مرتکب قتل شده‌ام به همراه برادرم به افغانستان فرار کردیم و چند سالی آنجا ماندیم. دیگر فکر می کردم که آب‌ها از آسیاب افتاده است و برای اینکه کار و شغلی پیدا کنم به ایران برگشتم و به خانه یکی از اقوام رفتم که به دام افتادم.» رسیدگی به این پرونده برای طی روال قانونی در دستور کار بازپرس جنایی قرار دارد.

عامل جنایت در عروسی بعد از ۶ سال زندگی مخفیانه بازداشت شد. به گزارش «ایران»، رسیدگی به پرونده قتل مرد جوانی در جریان یک درگیری در یک عروسی از اواسط سال ۹۶ در دستور کار جنایی قرار گرفت.

بررسی‌ها نشان می‌داد جوانی به نام صابر که از قبل با خانواده داماد مشکل داشت شب عروسی در جشن بلوا به پا کرده بود. او متوجه شده بود نامزدش که به تازگی با هم قول و قرار ازدواج گذاشته بودند در عروسی شرکت کرده است. همین باعث شده بود که او عصبانی شده و از برادرش بخواهد همراهش برای دعوا به عروسی برود.

حرف حساب صابر این بود که چرا نامزدش به عروسی افرادی رفته که او از قبل از آنها کینه به دل داشت. برادر صابر به نام هاشم همراه او به عروسی رفته و عریه‌دگشی راه انداختند. همین کافی بود که برخی میهمانان در عروسی با دو برادر درگیر شوند و کار به چاقو و چاقوکشی برسد. در این بین هاشم ضربه‌ای کاری به یکی از میهمانان وارد کرد که سبب قتل او شد. بلافاصله رسیدگی به موضوع در دستور کار بازپرس شعبه دهم دادسرای جنایی تهران قرار گرفت اما ردیابی‌ها برای دستگیری و به دام انداختن دو برادر بی نتیجه ماند و گویی متهمان آب شده و در زمین فرو رفته بودند. سال‌ها پشت سرهم می گذشت و هر قدر پرونده قتل مرد جوان بیشتر خاک

قتل سامیار کوچولو در خشم نامادری



کاری نداشتم، وقتی به خودم آمدم با اورژانس می دانستم چه کار باید بکنم تا اینکه نگاهم به پسر بچه بود که در کفم نشسته بود که در ذهنم فکر انتقام افتادم، چون وجود او در خانه آرامش زندگی مرا بهم ریخته بود. از روی خشم و عصبانیت به سراغ پسرک کوچولو رفتم و دستم را روی گلویش فشار دادم و بعد از لحظاتی ناگهان پسرک کوچولو بی حرکت شد و وقتی دستم را از روی گلویش برداشتم دیگر هیچ حرکتی نمی کرد و نفس نمی کشید. شوکه شده بودم و نمی دانم چه زمانی طول کشید فقط در این لحظات خودم را در گوشه خانه با جسد پسر بچه می دیدم و جرأت هیچ

نامادری سامیار کوچولو در اقدامی هولناک پسریچه ۶ ساله را در جنت آباد به قتل رساند و با پلیس تماس گرفت. به گزارش «ایران»، عقربه‌ها به ساعت ۱۲:۳۰ یکشنبه ۲۹ خرداد سال گذشته را نشان می‌داد، زن جوان با حالتی وحشتزده و شوکه شده به پلیس و اورژانس زنگ زد و در حالی که صدایش می‌لرزید از قتل پسر شوهرش با دستن خودش خبر داد و در ادامه تیمی از مأموران کلانتری ۱۲۸ جنت آباد در محل حاضر شدند.

مأموران وقتی پای در محل گذاشتند با جسم بی‌جان پسر ۶ ساله‌ای روبه‌رو شدند که تلاش تیم‌های امدادی اورژانس در محل برای نجات جانش نتیجه‌ای نداشت و همین کافی بود تا با اعلام این خبر تیمی از کارآگاهان اداره ۱۰ پلیس آگاهی تهران همراه بازپرس شعبه ۵ دادسرای امور جنایی تهران برای بررسی‌های بیشتر در محل حاضر شوند.

نامادری پسر ۶ ساله در صحنه قتل در خصوص ماجرای قتل پسرک کوچولو به مأموران گفت: ۳ سال قبل با پدر این بچه که از زنش جدا شده بود ازدواج کردم و این در حالی بود که از همان روز قرار بود این پسریچه کنار مادرش زندگی کند و در این سال‌ها زندگی آرام و بدون حاشیه‌ای داشتم تا اینکه ۴ ماه قبل ناگهان شوهرم فرزندی را به خانه آورد و از همان روز درس‌های زندگی ما شروع شد.

وی افزود: فرزندی ندارم اما پسر همسرم را مثل فرزند خودم می‌دانستم و دوستش داشتم اما مادرش هر روز به من زنگ می‌زد و پیام می‌فرستاد و با توهمین و ناسزاگویی‌های ادعا می‌کرد که من باعث شده‌ام تا همسرم فرزندی را از او بگیرد و این در حالی بود که من هیچ نقشی در این ماجرا نداشتم و زندگی‌ام هر روز تلخ‌تر شده بود.

زن جوان ادامه داد: صبح همسرم به سرکار رفت و من و پسرش در خانه تنها بودیم که مادرش